محمدرضا رحیم‌زاده

واژه‌شناسی تاریخ هنر

۱) مقدمه

این مقاله نخستین قسمت از مجموعه مقالاتی دربارهٔ واژه‌ها یا اصطلاحات بنیادی تاریخ هنر است. پیداست که روشن کردن معنای واژه‌ها از نخستین کارها برای سامان‌دهی وضع اندیشه در همهٔ حوزه‌های معرفت است. چگونه می‌توان بدون روشن کردن معنای واژه‌هایی چون تاریخ هنر و نبوغ و سبك و مکتب و ذوق و دوره، به بهبود وضع تفکر و پژوهش در تاریخ هنر ایران چشم داشت؟ مؤلف در این قسمت به مباحث مقدماتی موضوع (معنا و ضرورت منطقی و فلسفی تحقیق در واژگان بنیادی تاریخ هنر) می‌پردازد.

در علوم نظری، که تاریخ و تاریخ هنر نمونه‌های بارز آنهاست، شناخت واژگان و اصطلاحهای بنیادی، و نیز اصطلاحهای رایج، اهمیت بسیاری دارد. این اهمیت بدان پایه است که گاه می‌توان همهٔ تحولهای پدیدآمده در حوزه‌ای از دانش بشری را از راه شرح دلالتهای یک واژه، به‌خوبی نشان داد و روشن کرد.[۱] از این رو، پرداختن به این موضوع در دستور کار *گلستان هنر* قرار گرفته است تا از این راه، امکانی برای بازاندیشی در کانونهای اصلی توجه تاریخ هنر، پیوسته و بیش از پیش، فراهم آید. از سوی دیگر، بازاندیشی در واژگان تاریخ هنر می‌تواند کمکی باشد به مقایسهٔ تطبیقی مفهومهای مؤثر بر جریانهای تاریخی تاریخ‌نویسی هنر در سنتهای فکری شرق و غرب.

شرط لازم برای وجود تاریخ هنر در جایگاه بخشی از علمِ تاریخ، به‌طور کلی، آن است که تاریخ هنر امکانی باشد برای معرفت انسان به هر چیزی که برای او در حوزهٔ هنر پرسش‌پذیر و شایستهٔ اندیشه است. از این رو، تاریخ و تاریخ هنر همواره در همهٔ سنتهای تاریخ‌نویسی، نحوه‌ای معرفت به‌شمار رفته است؛ و تفاوتهای میان سنتهای گوناگون تاریخ‌نویسی در این باب را می‌توان به تفسیرِ جهان‌بینیهای گوناگون از علم و علمِ تاریخ نسبت داد. هنگامی که از تاریخ به‌سانِ معرفت سخن می‌گوییم، در حقیقت، از پیشِ متذکر شده‌ایم که با نحوه‌ای «فهم» و «بیان» روبه‌روییم؛ چرا که هر معرفتی مستلزم فهم و بیان است. توجه به این دو عنصر بنیادی در تاریخ می‌تواند ابعاد آن را در جایگاه علمیْ نظری روشن کند. فهمْ مستلزمِ راهی به سوی فهمیدن چیزها و وقوف به علتهایِ وجودی آنهاست. به‌سخن دیگر فهم، از جمله فهم در تاریخ، مستلزم نظامی فلسفی است. مقصود این نیست که تاریخ مساوی فلسفه است؛ بل چنین باید گفت که تاریخ هماهنگ با فلسفه یا نظام فلسفی‌ای است که آن را بنیاد می‌نهد و می‌پرورد و به پیش می‌برد و، در مقابل، از آن حیات می‌گیرد و در آن متجلی می‌شود. عنصر دومِ سازندهٔ تاریخ به منزلهٔ

معرفت، یعنی «بیان»، مستلزمِ خرد یا عقلانیتی[1] مناسب برای انتقال فهم از فردی به فرد دیگر و از نسلی به نسل دیگر است. به‌سخنِ دیگر، تاریخ، افزون بر فلسفه، برای بیان فهم و یافته‌های تاریخی مستلزمِ منطق است.

تحقیق در باب نسبت فلسفه و منطق به‌طور کلی، یا حتی در محدودهٔ فلسفه و منطقی که با تاریخ هم‌نشین است، فراتر از حوصلهٔ این مقدمه است و شایسته است صاحب‌نظران هر سه زمینهٔ یادشده آن را پی‌گیرند. با این حال، می‌توان به‌اجمال گفت که فلسفه و منطق تاریخ، به‌معنای یادشده، نه به‌شکلی ناب در طول یکدیگر جای گرفته‌اند و نه در عرض یکدیگر. برعکس، فلسفه و منطق تاریخی به‌نحوی پیچیده در یکدیگر تنیده و در متن نگرش تاریخی سرشته‌اند. ملاحظهٔ فلسفه و منطق در جایگاه دو عنصر بنیادی تاریخ می‌تواند ابعاد گوناگون تاریخ، به‌سان علمیْ راستین، را روشن‌کند ــ ابعادی که گاه ممکن است به‌سبب نبود نگرشی جامع، در سایهٔ فراموشی افتد. نشانه‌هایی از چنین فراموشی‌ای در تقسیم‌بندیهای رایج در تاریخ به‌دیده می‌آید. امروز تقسیم‌بندی تاریخ از منظر موضوع (مانند تاریخ هنر، تاریخ ادیان، تاریخ آراء سیاسی، تاریخ فلسفه) و نیز از منظر منطق و روش پرداختن به تاریخ (مانند تاریخ تحلیلی، تاریخ انتقادی، تاریخ روایی) بسیار رایج است؛ ولی به تقسیم تاریخ از منظر فلسفهٔ تاریخ (مثلاً تاریخ حصولی در برابر تاریخ حضوری)، جز در برخی از حوزه‌های فلسفی، توجهی برابر نمی‌شود. توجه یادشده همچنین می‌تواند مدخلی برای فهم جایگاه و معنای واژگان بنیادی مطرح در سنتها و نظریه‌ها و گرایشهای مطرح در تاریخ‌نویسی باشد.

(1) rationality

(2) concept

(3) judgment

(4) axiomatic method

معنا و ضرورت منطقی تحقیق در واژگان بنیادی تاریخ هنر

مطابق تقسیمی مشهور در منطق، شناخت انسان از عالم و اشیا، از جهت صورت، بر دو گونه است: تصور[2] و تصدیق[3]. تصور عبارت است از هرآنچه انسان آن را به‌سان موجودیتی متمایز شناسایی کرده است. چیزهایی مانند درخت، کتاب، سرما و حقیقت، که در زبان نامهای ویژه‌ای برای نامیدنشان هست، جزو تصورات است. از نظر تاریخ‌نویسی، همهٔ موضوعهایی که مورخ بدانها می‌پردازد جزو تصورات است. این تصورات از نظر زبانی عبارت است از همهٔ واژگانی که بر موجودیتی صرف دلالت می‌کند. در مقابل، تصدیق عبارت است از بیان نسبتی میان دو یا چند تصور؛ مانند گفتن اینکه «کتاب روی میز است». بدین ترتیب، هر تصور بر وضع نسبی چند تصور دلالت می‌کند. نسبت میان تصور و تصدیق تا اندازهٔ بسیاری، روشن‌کنندهٔ جایگاه ویژه و ضرورت بازنگری پیوسته در باب واژگان تاریخ هنر است.

زوج تصور و تصدیق ریشه در فلسفهٔ ارسطو دارد و باید آن را مطابق با ماهیت تفکر او و جهت‌گیری آن نسبت به پرسشهای بنیادین فلسفه، یعنی پرسشهایی مانند ماهیت حقیقت و معرفت انسان به حقیقت، فهم کرد. خوش‌بختانه برای این کار منابع فراوانی در اختیار پرسشگر هست؛ چرا که این زوج نیز، مانند بسیاری دیگر از موضوعهای برآمده از فلسفهٔ ارسطو، دیرتر، از راه آموزه‌های پیروانش، یعنی متفکران مشّائی در جهان اسلام و، به‌واسطهٔ ایشان، متفکران مدرسی در اروپا، گسترش یافت.[2] بدین ترتیب، پرسشگر امکان می‌یابد که هم تفسیرهای گوناگون از تفکر ارسطو در زمانها و مکانهای گوناگون، و هم کیفیت تحقّق آنها را مطالعه کند. فراگیرشدنِ تصور ارسطویی از حقیقت و پیامد عملی آن در شکل‌گیری ساختار صوری علوم، به‌ویژه گسترش روش اصل موضوعی[4]، تدوین حدود و وضع اصطلاحات عمومی و خاص را به امری ناگزیر در فرآیند «علمی» شدنِ

شاخه‌های متفاوت دانش بدل کرد.[۳] هندسهٔ اقلیدسی[۴] پیشاپیش نمونهٔ اعلای چنین نظام علمی مستحکمی را به‌دست داده بود و موفقیت آن دانشمندان بسیاری را واداشت که برای سامان‌دهی شاخه‌های دیگر دانش بر مثال آن کوشش کنند.[۵] بدین ترتیب، مطالعهٔ واژگان تاریخ هنر، افزون بر آنکه گامی در جهت فهم صورت ظاهر تلاش طولانی مورخان و نظریه‌پردازان تاریخ برای نظام‌مند کردن آن است، می‌تواند مدخلی مناسب برای فهم لایه‌های عمیق‌تر سنتها و گرایشهای مؤثر تاریخ‌نویسی باشد.

با توجه به تعریف تصورات و تصدیقات و نقش آنها در سامان دادن به نظام بیانی تاریخ، روشن است که تصوراتْ نقشی مضاعف در استحکام بخشیدن به ساختار صوری علم تاریخ، تضمین درستی احکام و، سرانجام، کارآیی آن دارند. این نقشِ ویژه هم به سبب آن است که تصورات باید تا جایی که امکان دارد دقیق و مورد توافق اهل نظر باشند؛ و هم به سبب آنکه بخشِ دیگرِ دانش، یعنی تصدیقات، از تصورات تشکیل می‌شود و، در حقیقت، وابسته به آنهاست. تصدیقات در قالب قضایای حملی، یعنی گزاره‌های سلبی و ایجابی اسنادی یا ربطی[۶]، به بیان درمی‌آیند. هر قضیهٔ حملیِ سه جزو دارد: موضوع و محمول و رابطه، که هر یک بیانگر تصوری مستقل است که به نام خود آنها، «تصور موضوع»، «تصور محمول»، و «تصور رابطه» خوانده می‌شود. وابستگی تصدیقات به تصورات چندان است که برخی متفکران خود تصدیقات را گونه‌ای تصور متمایل به حکم پنداشته‌اند. اگرچه صاحب‌نظران در این باره اجماع ندارند که تصدیق «همان» تصور متمایل به حکم باشد، عملاً می‌توان میان ساختار تصدیقها یا حکمهای تاریخی و تصورات یا موضوعهایی که مورد توجه علم تاریخ است، شباهتها و هماهنگیهایی یافت که نشان اهمیت مضاعفی است که پیش‌تر یاد شد.

معنا و ضرورت فلسفی تحقیق در واژگان بنیادی تاریخ هنر

مطالعهٔ واژگان بنیادی تاریخ هنر از منظر فلسفی پیچیده‌تر و متنوع‌تر از مطالعهٔ منطقی آنهاست. این پیچیدگی در نخستین گام، در خود واژگانی که در نظامهای فلسفی گوناگون برای نامیدن تصورات یادشده به کار می‌رود به‌خوبی به دیده می‌آید: مفهوم[۵]، بازنمود[۶]، ایده[۷]، انگاره[۸] و مانند آنها. هر یک از این واژگان بیانگر افقی ویژه در مواجههٔ انسان با عالم و موجودات آن است. این افقْ خودْ بیانگر نیت فرد از معرفت و نیز غایت معرفت در نزد او است. بدین ترتیب، مطالعهٔ واژگان نظری تاریخ هنر، از جهت خاستگاه و غایت آنها، به‌ناگزیر به فلسفهٔ تاریخ راه می‌برد و، بدین‌سان، راهی مطمئن برای بنیاد نهادنِ فلسفهٔ تاریخ به شمار می‌آید.

فلسفه، همان‌گونه که از ریشهٔ لغوی آن برمی‌آید، نحوه‌ای تلاش برای معرفت به حقیقت امور و اشیاست. بنا بر این، برخلاف منطق، دغدغهٔ فلسفه این نیست که موجودات چگونه از درون نظام عقلانی پذیرفتنی برای انسان برمی‌جهند و پدیدار می‌شوند و با پذیرفتن نقش و معنایی خاص در آن نظام عقلانی، عملاً به عالم وجود گام می‌گذارند. برای فیلسوف، دست‌کم در طول زمان بسیار طولانی پیش از دورهٔ مدرن، موجودات از پیش هستند و نیازی نیست تا به‌دست انسان آفریده یا بازآفریده شوند. دغدغهٔ فیلسوف این است که چگونه می‌توان به حقیقت موجودات معرفت یافت؟ پرسشی که هم‌راه و هم‌زاد پرسشی دیگر است: «معرفت به حقیقت موجودات آیا و چگونه ممکن است؟» با توجه به تفاوت بنیادی در نیت و جهت پرسش فلسفی و پرسش منطقی می‌توان تفاوت مطالعه در واژگان تاریخ هنر را از این دو منظر دریافت.

در جنبهٔ فلسفی مطالعهٔ واژگان تاریخ هنر، مثلاً، نمی‌پرسند که «انسان در زمانها و مکانهای گوناگون چگونه تاریخ هنر را به‌وجود آورده

(5) concept

(6) representation

(7) idea

(8) notion

است؟»؛ بل می‌پرسند که «انسان چه چیز در هنر، یا چه امکانی از حقیقت در تاریخ هنر، می‌جسته است که بدین‌سان تاریخ هنر را تحقق بخشیده است؟». این نحوهٔ مواجهه با موجودات و پرسش از آنها به بازشناسی «دوره‌های تاریخی هنر» بر پایهٔ نحوهٔ فهم انسان از هنر و اثر هنری می‌انجامد. بدین ترتیب، جایگاه ویژهٔ مطالعهٔ واژگان تاریخ هنر در بازاندیشی دوره‌های تاریخی هنر و تاریخ آن روشن می‌شود.

مطالعهٔ واژگان تاریخ هنر از این منظر از پیش محدوده‌ای برای پرداختن به موضوع خود تعریف نمی‌کند؛ چرا که صرف تعیین این محدوده به تحدید خود واژه خواهد انجامید. از این رو در این مطالعه، از مَبحثها و یافته‌های زبان‌شناسی، ادبیات، ریشه‌شناسی، زبان‌شناسی تاریخی (فیلولژی) و مانند آنها می‌توان بهره گرفت. در این میان، تنها نیت از پرسش و طرز ورود به آن تضمین‌کنندهٔ فلسفی بودنِ پرسش از واژگان تاریخ هنر خواهد بود.

سخن پایانی

مطابق آنچه آمد، در این بخش از *گلستان هنر*، تلاش می‌شود تا در باب واژگان بنیادی تاریخ‌نویسی هنر، خصوصاً، و تاریخ‌نویسی، عموماً، تحقیق شود. کانون توجه این تحقیق، همان‌گونه که آمد، دلالتهای واژه‌ها، بررسی علت پیدایی و گاه کاربرد آنها در اصطلاح سنتهای تاریخ‌نویسی گوناگَون خواهد بود. اگرچه در این بخش، همان‌گونه که یاد شد، به ابعاد فلسفی و منطقی واژگان می‌شود؛ بحث محتوایی در این باب مورد نظر نخواهد بود، چرا که در *گلستان هنر* بخشهای ویژه‌ای برای آنها پیش‌بینی شده است. در این بخش، تأکید بر واژگانی خواهد بود که در نظریه‌پردازی تاریخ و تاریخ هنر نقش دارد؛ به سخنِ دیگر، واژگانی که توصیف‌کنندهٔ هنر، کار هنریَ، پدیدآورندهٔ هنر، و تحلیل فرآیند پیدایی اثر هنری از دیدگاههای گوناگون است. در نتیجه، واژگان فنی هنر (مثلاً گنبد، بوم نقاشی، ساز زهی) اگرچه در تاریخ‌نویسی هنر به کار گرفته شده است، تنها چنانچه به غنای مباحث نظری کمک کند و فقط به همین اندازه در این بخش مطرح خواهد شد.

هم‌اکنون واژگانی مانند تاریخ، تاریخ هنر، هنر (هنرهای زیبا)[9] ، هنرمند، نقد (نقد هنری)، ارزش، دوره (عصر، عهد)[10]، سبک[11]، مکتب[12]، جنبش[13]، ذوق[14]، سلیقه[15]، نبوغ[16]، شهود[17] (هنری)، و تزیین[18] در فهرست واژگان مورد توجه در این بخش جای دارد. گرچه شاید فهرست یادشده کوتاه و مختصر و حتی پراکنده بنماید، بی‌گمان دقت در معناها و مفهومهای مندرج در این واژه‌ها، و به‌ویژه تأمل در کیفیت پیوند آنها در سنتهای تاریخ‌نویسی هنر می‌تواند به پیدایی تمایزها و تفکیکهای تازه و مفیدی بینجامد که، در تحلیلی نهایی، می‌تواند به ارتقا و غنی‌تر شدن مبحثهای نظری تاریخ‌نویسی هنر در کشورمانَ کمک کند. تلاش خواهد شد که واژگان یادشده به ترتیب مطرح شود، به‌گونه‌ای که واژگان بیانگر مفهومهای کلی در آغاز و واژگان خاص از َپی آنها مطالعه شود، گرچه این خواست همواره و در همهٔ موردها جامهٔ عمل نپوشد.□

(9) fine arts (beaux-art)

(10) age/ era/ epoch

(11) style

(12) school

(13) movement

(14) gift

(15) taste

(16) ingenuity

(17) intuition

(18) decoration/ ornament

پی‌نوشتها

[1] نمونهٔ آن واژهٔ «ایده» (idea) در فلسفه است. با بررسی سیر تحول دلالتهای این واژه در فلسفهٔ افلاطون (۳۴۸/۳۴۷-۴۲۸/۴۲۷ق‌م)، ارسطو (۳۲۲-۳۸۴ق‌م)، سده‌های میانه، هیوم (۱۷۱۱-۱۷۷۶)، و هگل (۱۷۷۰-۱۸۳۱) به‌خوبی سیر تحول فلسفه، عموماً، و افکار فلسفی در غرب روشن می‌شود. در فلسفه، که بنیادی‌ترین نحوهٔ پرسش از چیزهاست، واژه‌های بسیاری از این دست به دیده می‌آید (واژه‌هایی مانند وجود، حقیقت، شیء، ...). در علوم نظری دیگر، مانند تاریخ، گرچه نقش واژگان چنین گویا و تعیین‌کننده نیست؛ در فهم مسایل و دغدغه‌های علم و صاحب‌نظرانِ آن در هر دوره جایگاهی ویژه دارد.

[۲] ارسطو در کتاب در *باب افلاک*

De caelo [On the Heavens]

(در حدود قرن چهارم قبل از میلاد) حقیقت را به‌سان حکم مطابق واقع چنین تعریف کرده‌است: «بیانِ آنچه در موجودات خود را می‌نمایاند».ـــ

Aristotle, *On the Heavens*, transl. J.L. Stocks, III, p.7.

این نمود نزد پیروان مشائی ارسطو در جهان اسلام به ارتسام شیء نزد انسان، یا صورت حاصل از شیء نزد عقل انسان، بدل شد (برای آگاهی بیشتر، نک: محمد خوانساری، *منطق صوری*، تهران، آگاه، ۱۳۷۶، ص ۵-۴).

[۳] مقصود از علمی‌شدن شناخت انسان از عالم، همان مسیری است که تفکر غربی پس از پایان سده‌های میانه تا کنون طی کرده است. آثار فیلسوف بزرگ آلمانی، ایمانوئل کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴)، نمونه‌های روشن تلاش برای علمی کردن شناخت انسان است. دغدغهٔ او در *تمهیدات بر هر گونه مابعدالطبیعهٔ آینده که به‌سان یک علم مطرح شود*

Prolegomena zur einer jeden künftigen Metaphysik die als Wissenschaft wird auftreten können (1783) [Prolegomena to Any Future Metaphysics that shall come forth as Scientific]

که دو سال پس از اثر عظیم *نقد عقل محض*

Kritik der reinen Vernunft (1781) [Critique of Pure Reason]

تألیف کرده، پاسخ به این پرسش است که «مابعدالطبیعه به منزلهٔ علم چگونه ممکن است؟» (این جملهٔ پرسشی عنوان یکی از گفتارهای اثر یادشده است). اثر دیگر کانت، *دین در محدودهٔ عقل صرف*

Die Religion innerhalb der Grenzen der blossen Vernunft (1793) [Religion Within the Limits of Reason Alone]

که از آثار متأخر اوست، ادامهٔ تلاش این فیلسوف را برای علمی‌کردن ساحتهای گوناگون حیات نظری و عملی انسان نشان می‌دهد.

[۴] هندسهٔ اقلیدسی ، یا هندسهٔ مسطحه، علمی است که بر پایهٔ ده اصل متعارف (آکسیم) و اصل موضوع (پاستولات) به نقطه، خط، زاویه، سطح، و حجم می‌پردازد. هندسهٔ اقلیدسی را متفکر و ریاضی‌دان نامور اسکندرانی، اقلیدس، در سدهٔ سوم پیش از میلاد بنیاد گذاشت.

[۵] مثلاً تلاشهای برتراند راسل (۱۸۷۲-۱۹۷۰) و آلفرد نرث وایتهد (۱۸۶۱-۱۹۴۷م) در آغاز سدهٔ بیستم در ریاضیات؛ جی. اچ. ووجر (J. H. Woodger)، نویسندهٔ کتاب *روش اصل موضوعی در زیست‌شناسی*

The Axiomatic Method in Biology (1937)

و کلارک هال ((Clark Hull (1884-1952)، نویسندهٔ کتاب اصول رفتار ((1943) *Principles of Behaviour*) در روان‌شناسی در این زمینه قابل ذکر است.

[۶] گزارهٔ ربطی یا اسنادی گزاره‌ای است که در آن فعل ربطی به کار رفته باشد. فعلِ ربطی فعلی است که نه بر انجام کاری از سوی فاعل، بل بر وقوع حالتی دلالت کند. مثلاً جملهٔ «هوا سرد است» جملهٔ ربطی است که در آن، سردی به هوا ارتباط یا اسناد داده شده است؛ بر همین اساس، در دستور زبان نیز «هوا» مسندٌالیه و «سرد» مسند خوانده می‌شود. منطق حملی، که مبتنی بر قضیه‌های حملی است، اصولاً از گزاره‌های ربطی بهره می‌گیرد؛ چرا که درستی یا نادرستی آنها از نظر منطقی سنجش‌پذیر است. مثلاً منطق حملی گزارهٔ معمولی «سقراط می‌زید» را ، که در آن فعل زیستن به کار رفته به گزارهٔ ربطی «سقراط موجود زنده است» بدل می‌کند تا بتواند بر اساس دستگاهها و روابط حملی، در باب آن یا استنتاجهای برآمده از آن داوری کند.